

فلسفه اخلاق مارکسیسم ایرانی و ملاحظاتی انتقادی درباره آن

مسعود امید*

چکیده

فلسفه اخلاق مارکسیستی به طور اعم نزد مارکس و لنین، و به طور اخص نزد مارکسیست‌های ایرانی کمتر مورد توجه پژوهشگران ایرانی بوده است. این مقاله درصدد است به طرح اندیشه‌های نظری این مکتب در روایت مارکسی و لنینی آن، و به ویژه روایت ایرانی از آن نزد ارانی، طبری و خامه‌ای بپردازد. سپس در یک نگاه کلی، در قالب ملاحظاتی، با نقد کلی این اندیشه‌ها، دشواری‌ها و پرسش‌های پیش‌روی آنها را مطرح می‌سازد.

کلید واژه‌ها: تبیین اقتصادی، اخلاق، ایدئولوژی، اخلاق سوسیالیستی، اخلاق غیرسوسیالیستی، اخلاق مارکسیستی.



* استادیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز. دریافت: 89/3/18 - پذیرش: 89/9/6

مقدمه

از زمان طرح آشکار اندیشه‌های مارکسیستی در ایران، بیش از هفتاد سال می‌گذرد.^۱ جریان تفکر مارکسیستی در ایران یکی از جریان‌های پرنفوذ، هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی، بوده است. این جریان به تدریج خود را در قالب دو حزب «کمونیست» و «توده» در ایران ظاهر ساخت. حزب توده به منزله ثمره نهایی مارکسیسم ایرانی، اهمیت و تأثیر آشکاری در تاریخ معاصر ایران داشته است. در یکی از پژوهش‌های معاصر که مربوط به تاریخ حزب توده است، در مورد جایگاه این حزب چنین نگاشته شده است:

در طول تاریخ مارکسیسم ایرانی، حزب توده ایران، مهم‌ترین، متشکل‌ترین و معتبرترین سخنگو و نماینده این جریان سیاسی - فرهنگی (جریان چپ مارکسیسم) محسوب شده است. حزب توده، که به عنوان وارث سوسیال دموکراسی عهد مشروطه و سپس «حزب کمونیست ایران»، در مهرماه سال ۱۳۲۰ پایه‌گذاری شده، در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، که اتحاد شوروی در صحنه بین‌المللی حضور خود را به عنوان یک «ابر قدرت» اعلام داشت، توانست به سرعت به عنوان یک حزب منسجم در صحنه سیاست و فرهنگ ایران حضور یابد و در کشمکش با جریان‌های وابسته به بریتانیا و امریکا تصویری پرآشوب از این دوران تاریخی را رقم زد.^۲

حزب توده و به تبع آن تفکر مارکسیستی، همواره - حتی پس از خروج از صحنه سیاسی ایران در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - به مثابه یک جریان فکری به موجودیت خود ادامه می‌داد و می‌توان گفت در تکوین فرهنگ و تفکر ایرانی در دهه‌های اخیر تأثیر داشته، و در فرهنگ ایرانی مؤثر بوده است.

گستره و نفوذ تفکر مارکسیستی را می‌توان به روشنی در سخنان و نوشته‌های محققان آن دوره یافت. علامه طباطبایی در سال‌های نخستین ورود به قم، هنگامی که از ایشان درخواست می‌شود درس فلسفه را به صورت پنهانی و خصوصی برگزار کنند، در پاسخ می‌گوید: «من که از تبریز به قم آمده‌ام، فقط و فقط برای تصحیح عقاید طلاب بر اساس حق و مبارزه با عقاید باطله مادیین و غیر ایشان می‌باشد... امروزه هر طلبه‌ای که وارد دروازه قم می‌شود، با چند چمدان پر از شبهات و اشکالات وارد می‌شود و امروز باید به درد طلاب رسید و آنها را برای مبارزه با ماتریالیست‌ها و مادیین بر اساس صحیح آماده کرد».^۳

مرتضی مطهری نیز در مقدمه کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم می‌نویسد:

... نشریات مربوط به ماتریالیسم دیالکتیک بیش از اندازه در کشور ما منتشر شده و افکار

عده نسبتاً زیادی از جوانان را بخود متوجه ساخته و شاید عده‌ای باشند که واقعاً باور کرده باشند که ماتریالیسم دیالکتیک عالی‌ترین سیستم فلسفی جهان و ثمره مستقیم علوم و خاصیت لاینفک آنها است...»^۴

جریان تفکر مارکسیستی افراد و گروه‌های اسلامی‌اندیش را نیز تحت تأثیر قرار داده بود.^۵ مارکسیسم در ایران از دو رویه و جنبه سیاسی و فرهنگی بهره می‌جست. چهره سیاسی آن عهده‌دار تأثیر در هرم قدرت و هدایت قدرت و نهادهای سیاسی در جهت اهداف خاص خود بود؛ رویه فرهنگی جریان چپ نیز به دنبال طرح و القای دیدگاه‌های نظری و فلسفی مارکسیسم در میان مردم بود. پرسش مطرح پیش‌روی ما این است که دیدگاه‌های نظری و فلسفی مارکسیسم ایرانی در مورد اخلاق چه بوده است؟ مارکسیسم ایرانی در دوره موجودیت و سلطه خود در تاریخ ایران، چه دیدگاه تفسیری درباره اخلاق و بنیادهای آن داشته است؟ شالوده‌های نظری عمل و کنش مارکسیسم ایرانی چه بوده است؟ پرسش‌ها و دشواری‌های نظریه‌های مارکسیستی چیست؟ به بیان دیگر، این تحقیق نخست در صدد طرح فلسفه اخلاق مارکسیسم ایرانی است تا آن‌را در نزد متفکران و تئوریسین‌های برجسته این جریان دنبال کند. پس از آن، در پی بیان پرسش‌ها و دشواری‌هایی است که می‌توان درباره دیدگاه‌های مذکور مطرح ساخت.

در این مقام به دنبال طرح آرای مارکسیست‌های ایرانی درباره اخلاق هستیم؛ ولی در آغاز لازم است اشاره‌ای تاریخی به آرای نظری و فلسفی مارکس و لنین در مسئله اخلاق داشته باشیم تا مبنا و شالوده دیدگاه‌های مارکسیسم ایرانی در باب اخلاق آشکار شود.

نگاهی کلی به اخلاق‌شناسی نظری مارکس و لنین

الف. مارکس

از نظر مارکس، اخلاق و دستوره‌های اخلاقی محصول کار و تصرف انسان در جامعه برحسب نیازهای او و تحت تأثیر شرایط مادی جامعه است. مراد مارکس از شرایط مادی، وضعیت و شرایط اقتصادی و به طور دقیق مربوط به شیوه، مناسبات و ابزار تولید است. اخلاق لوح سفیدی نیست که بتوانیم بر آن هر حکمی را که برای ما بهترین به نظر می‌رسد، بنویسیم. اخلاق مانند هر مصنوع دیگر تاریخ انسانی، ساخته مردمی تحت شرایط و پیش‌انگاره‌های معین است. اخلاق ماهیتی طبقاتی، ایدئولوژیکی و توجیه‌گرانه دارد؛

اخلاق عامل پنهان سازنده مبادی واقعی هنجارهای خود، مانند منافع طبقاتی و مخفی کننده نیروهای اساسی تاریخ و جامعه، مانند پایه بودن اقتصاد و سلطه بورژوازی، و عامل «زخودبیگانگی» است.^۶ اخلاق در جامعه طبقاتی متضمن آگاهی کاذب است و غالباً مردم را ملزم می‌سازد تا برخلاف منافع طبقاتی واقعی‌شان عمل کنند. به نظر مارکس، اخلاق در ظرف زندگی اجتماعی هر طبقه نقشی پیدا کند؛ ولی هیچ هنجار متعالی و مستقلی در فوق آن موضوع‌ها که طبقات را تقسیم می‌کنند، وجود ندارد. یقیناً بسیاری از همان دستورها در اخلاق هر طبقه، صرفاً به دلیل اینکه هر طبقه یک گروه اجتماعی است، وجود خواهد داشت؛ اما این دستورها به تعیین روابط میان طبقات نخواهند پرداخت. مارکس معتقد است در مسائل مربوط به نزاع میان طبقات اجتماعی، توسل به احکام اخلاقی نه فقط بی‌فایده، بلکه یقیناً گمراه‌کننده است. بدین ترتیب، او کوشیده است از اسناد مربوط به «بین‌الملل اول» آن مواردی را که به نفع طبقه کارگر، متوسل به عنصر عدالت شده است، حذف کند؛ زیرا این توسل‌ها بر علیه چه کسی و کدام طبقه صورت گرفته است؟ به یقین درباره کسانی که در طبقه خاصی بوده، و عامل استثمار هستند. آنها بر اساس هنجارهای طبقه خود عمل می‌کنند؛ افراد اخلاق‌گرای بشردوست در میان بورژوا یافت می‌شود، ولی بشر دوستی نمی‌تواند ساختار طبقاتی را تغییر دهد. بر این اساس، دارای دستورهای کلی، عام و فراطبقاتی و مؤثر اخلاقی نخواهیم بود. ارزش برتر به امور و خیر اخلاقی مربوط نیست؛ بلکه مربوط به خیر نااخلاقی مانند تنزل و بیهودگی شیوه زندگی، فقر، گرسنگی، بیماری، کارشاق، ناامنی و... است. بر این اساس، می‌توان گفت در نزد مارکس، «هست» به جای «باید» می‌آید. و به دنبال چنین مبنایی است که باید گفت از آنجا که حوزه اخلاق، قلمرو «هست‌هاست»، پس می‌توان همانند علوم طبیعی با آن برخورد کرد و به یقین علمی همسنگ با علوم طبیعی رسید. مارکس در صدد است اخلاق را برحسب کارکرد اجتماعی‌اش، مانند حفظ منافع طبقاتی، پنهان‌سازی برخی حقایق و... تبیین کند. در این حالت، اخلاق و تعابیر اخلاقی محتوا و معنای خود را از کارکرد خاص خود در اجتماع اخذ می‌کنند و محتوای مستقلی نخواهند داشت.

اخلاق دارای قدرت اقتصادی و امری تأثیرگذار است و در تغییرهای تاریخی باید تغییر یابد؛ ولی در نهایت امری روبنایی، و در موقعیت‌های انقلابی، بیشتر مانعی برای ترقی

انسانی است. به نظر مارکس، نظام اخلاق مجموعه‌ای از دستورها و قواعد است که طبقه حاکم برای حفظ اقتدار خود جعل، و اعمال می‌کند و اینکه اخلاق مجموعه مرام‌ها بوده و ماهیت ایدئولوژیک دارد. بدین معنا که مجموعه اغواهاست.

اما با این وصف، شخص می‌تواند زبان ارزشی اخلاق را لااقل به دو طریق به کاربرد: نخست اینکه می‌تواند آن را صرفاً در سیر توصیف افعال و نهادها به کار بندد. هر زبانی که توصیفی کافی از برده‌داری ارائه می‌کند، می‌تواند برای هر شخص، با رهیافت‌ها و اهداف معین، محکوم‌کننده این نهاد باشد؛ ولی این محکومیت در اصل به معنای بیان ناخرسندی خود از این امر است و نه محکومیت اخلاقی محض و متعارف؛ دوم آنکه می‌تواند آن را صریحاً برای محکوم کردن مخالفان - نه با توسل به یک محکمه غیرطبقاتی مستقل، بلکه با توسل به اصطلاحاتی که مخالفان شخص، خود آنها را برای داوری درباره خود اختیار کرده‌اند - به کار گیرد؛ یعنی از مقوله جدل تلقی شود. بدین ترتیب، مارکس در «مانیفست» می‌تواند با اتکا بر اتهاماتی که منتقدان بورژوا به کمونیسم وارد کرده‌اند، استدلال کند که این نقدها، نه بر اساس مقدمات او، بلکه بر اساس مقدمات خود آن منتقدان، محکوم است. می‌توان رهیافت مارکس را به اخلاق، به طریقی دیگر نیز بیان داشت. به کاربرد اصطلاحات اخلاقی، همیشه مترتب بر یک شکل مشترک نظام اجتماعی است. توسل به اصول اخلاقی علیه بعضی از وضعیت‌های موجود، همیشه به منزله توسل و تمسکی در ظرف حدود آن شکل از جامعه است؛ اما برای توسل به قاعده و حکمی علیه آن جامعه، باید اصطلاحاتی را یافت که بر وجود آن جامعه مبتنی نباشند. چنین اصطلاحاتی را شخص در آن شکل از بیان خواست‌ها و نیازها می‌یابد که در ظرف جامعه موجود غیرقابل ارضا است؛ یعنی خواست‌ها و نیازهایی که مقتضی یک نظام اجتماعی نوین است. بدین ترتیب، مارکس به خواست‌ها و نیازهای طبقه کارگر علیه نظام اجتماعی جامعه بورژوایی متوسل می‌شود.⁷

ب - لنین

از نظر لنین، اخلاق قبل از هر چیز، خود را به منزله وسیله تنظیم روابط اجتماعی و توجیه اجتماعی بودن افراد، در جامعه نشان می‌دهد. وی اخلاق را از دیدگاه نظریه کلی روند تاریخی نیز بررسی می‌کند. به نظر وی، نظریه کلی ماتریالیسم تاریخی، کلید تجزیه و تحلیل پدیده‌هایی را که مربوط به موازین اخلاقی است، به دست می‌دهد.

زمینه اول در توجیه و تحلیل نقش اخلاق در جامعه به وسیله لنین، در تجزیه و تحلیل قانونمندی تکامل اجتماعی هر دوره‌ای به روشنی دیده می‌شود؛ ولی این توجه، به ویژه در نوشته‌هایی از لنین برجسته می‌شود که به بررسی دوره‌هایی از تکامل اجتماعی اختصاص دارد که در آنها نقش عامل ذهنی چشمگیر است.

زمینه دومی که در تجزیه و تحلیل لنین از اخلاق وجود دارد، بررسی هستی اخلاقی در جامعه، یعنی روند شکل‌گیری، تثبیت و تکامل اخلاق مثابه محیطی کاملاً جدی از زندگی اجتماعی است.⁸

اخلاق از نظر لنین، در ارتباط کامل با طبقه اجتماعی است و اساساً اخلاق یک خصلت طبقاتی می‌باشد. وی در فرازهایی از آثار خود به این امر و جوانب آن اشاره کرده است؛ مانند: «در پشت هر جمله اخلاقی، منافع یکی از طبقه‌ها پنهان شده است»⁹ «درست همان چیزی را که برای پرولتاریا وحشتناک است، لیبرال‌ها، خیر، برکت، سود، تقوا، و حتی احتمالاً تقدس می‌نامند».¹⁰

به نظر لنین، نباید شکاف بین اعتقادهای اخلاقی را پر کرد و مبارزه میان این اعتقادات، که «تنها روبنایی از مبارزه طبقات اجتماعی است» نباید خاموش شود.¹¹

لنین ضمن انتقاد از نظریه‌پردازان خرده بورژوازی، با تمسخر درباره «دیدگاه‌های گسترده» آنها سخن می‌گوید و معتقد است این ایده‌ها (از جمله ایده‌های اخلاقی آنها) چنان گسترده است که به ما امکان می‌دهد همه اختلافات طبقاتی را نادیده بگیریم و نه درباره طبقه‌های جداگانه، بلکه درباره تمامی ملت به طور کلی صحبت کنیم. وی خاطر نشان می‌سازد «با روش‌های مبتذل همه موعظه‌کنندگان و نویسندگان کتاب‌های اخلاقی، این «گسترده‌گی» پر شکوه دیدگاه‌ها به دست می‌آید». نتیجه چنین دیدگاه‌هایی از نظر لنین، جز جمله‌های میان تهی و سرپوش گذاشتن بر روی واقعیت موجود نیست.¹²

لنین در توصیف اخلاق کمونیستی، آن را چنین بیان می‌کند: «اخلاق ما از منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا حاصل می‌شود... اخلاق کمونیستی اخلاقی است که در خدمت این مبارزه قرار دارد؛ به گونه‌ای که رنجبران را علیه استثمار متحد می‌کند».¹³ «پایه و محور اخلاق کمونیستی عبارت از مبارزه به خاطر تحکیم و تکامل کمونیسم است».¹⁴ لنین با تأکید بر اینکه اخلاق کمونیستی بنا بر طبیعت خود، اخلاق گروهی است، می‌نویسد: «برای کمونیست، تمامی موازین اخلاقی، در همین انضباط یک‌پارچه، مشترک و آگاهانه مبارزه

دسته‌جمعی، علیه‌استثمارگران، خلاصه می‌شود.¹⁵ «اخلاق کمونیستی یعنی اخلاقی که به مبارزه در راه اتحاد زحمت‌کشان، علیه هر گونه استثمار و علیه هر گونه مالکیت خصوصی، خدمت کند».¹⁶

اخلاق مجرد و انتزاعی و رفتار اخلاقی جدا از روابط و موقعیت‌های مختلف انسان، از نظر لنین، بی‌معناست. اخلاق در کنش انسان با افراد و موقعیت‌ها و با عوامل متعدد دیگر معنادار است.¹⁷

متفکران برجسته مارکسیسم ایرانی

برای طرح دیدگاه‌های نظری مارکسیست‌های ایرانی درباره اخلاق، نخست لازم است نظریه‌پردازان شاخص و مهم این جریان سیاسی - فرهنگی شناسایی شوند. نخستین تئوریسین و متفکر برجسته مارکسیسم در ایران، دکتر تقی ارانی بود که هم در میان مارکسیست‌ها و هم در بین مخالفان این جریان، شهرت علمی داشت. ارانی یکی از نخستین کسانی بود که اصول مارکسیسم و به ویژه اصول دیالکتیک را به زبان فارسی در سال 1312 در مجله «دنیا» بیان کرد. وی طرح آرای مارکسیسم را با نظم و پی‌گیری علمی بهتر و بیشتری انجام می‌داد.¹⁸ از نظر مارکسیست‌ها «ارانی از لحاظ وسعت معلومات و جامعیت علمی بی‌نظیر بوده است».¹⁹

منتقدان و مخالفان مارکسیسم، مانند مطهری نیز در آثار متعدد خود، بر شاخص بودن و امتیاز علمی وی تصریح داشتند: «با آنکه تقریباً پانزده سال از مرگ دکتر ارانی می‌گذرد، هنوز طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک در ایران نتوانسته‌اند بهتر از او بنویسند... کتاب‌های فلسفی وی بر کتاب‌های فلسفی پیشینانش برتری دارد».²⁰ کتاب‌ها و اندیشه‌های ارانی مرجع دست اول و مهم برای موافقان و مخالفان مارکسیسم در ایران بوده است.²¹

دیگر تئوریسین مارکسیست ایرانی، احسان طبری است. طبری، هم در محافل داخلی و هم خارجی، دارای شهرت علمی در تفکر مارکسیستی بود؛ «احسان طبری در کشورهای سوسیالیستی فردی مشهور بوده و به عنوان تئوریسین مارکسیسم ایران و حزب توده و یکی از برجسته‌ترین متفکرین مارکسیسم (به ویژه در جهان سوم) شهرت دارد».²²

شخص سوم، دکتر انور خامه‌ای است که مورد تأیید علمی افرادی چون طبری است.²³ در ادامه به بررسی آرای هر یک از این سه شخص درباره مباحث فلسفه اخلاق می‌پردازیم.

نگاهی به فلسفه اخلاق مارکسیسم ایرانی

۱- تقی ارانی

ارانی کتاب یا اثر مستقلی دربارهٔ مباحث نظری اخلاق ندارد؛ اما در میان آثارش، دیدگاه و چارچوب ویژهٔ خود را به روشنی شکل ترسیم کرده است. ارانی برای علم روح یا روان‌شناسی اهمیت زیادی قائل است و این دانش را مکمل علوم طبیعی و اساس علوم نظری و فکری می‌داند. برای بحث در اخلاق، نیازمند ورود به علم روح یا علم‌النفس هستیم.²⁴ در مورد پیوند اخلاق و روان‌شناسی، وی معتقد است تشخیص وظیفهٔ اخلاقی، به کمک دانش روان‌شناسی ممکن است.²⁵

ارانی انسان را یک ماشین می‌انگارد؛ روح از نظر او مجموعه‌ای از خواص ماده است و آثار روحی، از جمله اخلاق، خاصیت دستگاه عصبی انسان است. تمام آثار روحی انسان دارای قوانین کمی است.²⁶ در میان این آثار روحی، در کنار علم، هنر و...، اخلاق نیز جزو اکمل تجلیات روح می‌باشد. هوش و درایت در حصول اخلاق در انسان، کاملاً دخیل است.²⁷ ظهور اخلاق، محصول تأثیر عالم خارج و جامعه بر سلسله اعصاب و عکس‌العمل اعصاب است.²⁸ اخلاق و قواعد اخلاقی اموری فطری برای انسان محسوب نمی‌شوند. ریشهٔ اخلاق همانند مبنای دیگر افعال و احساسات انسانی، مفید یا مضر بودن برای فرد و نوع است و امر مفید چیزی است که برای انسان تولید لذت می‌کند. پس جلب شدن انسان نسبت به امور اخلاقی، بر اساس مفید بودن و لذت است. حتی اگر سخن از اخلاق عاشقانه باشد، این امر چیزی جز علاقهٔ شدید موجود زنده-مانند انسان- برای جلب امر مفید نیست.²⁹ مسئلهٔ مفید بودن، خود را در ظرف اجتماع نشان می‌دهد. انسان در برخورد با جامعه به مفید بودن امور اخلاقی برای فرد و نوع می‌رسد و حالات اخلاقی از این طریق بروز و ظهور می‌یابند. اخلاق بر اساس و در سایهٔ زندگی مادی به ظهور می‌رسد؛ پس حالات اخلاقی اموری مادی و محصول اجتماع هستند.³⁰

از نظر ارانی، اخلاق یک پدیدهٔ این‌جهانی است. حتی اخلاق عرفانی که در برخی جوامع دیده می‌شود، تجلی وضعیت ویژهٔ اجتماعی و اقتصادی در دوران خاص تاریخی است. اخلاق عرفانی محصول ویژگی یأس در عقاید و ناامیدی انسانی است.³¹ یکی از مسائلی که در مباحث نظری اخلاق بدان توجه می‌شود، «فعل فداکاری» است.

بر مبنای دیدگاه ماتریالیستی، می‌توان فداکاری و ایثار را بر اساس احساس مخفی منافع (فردی یا اجتماعی) مادی، تربیت صحیح و منطق دقیق تبیین کرد.³²

جامعه مهم‌ترین و اصلی‌ترین عامل در ظهور اخلاق است. جامعه، خود بر اساس میل انسان‌ها به حفظ فرد و نسل، پدید آمده و قوانین آن مانند فیزیک و شیمی، دقیق و جبری است.³³ اما آنچه در هستی اجتماع نقش اصلی و بنیادی دارد، دستگاه تولید و کار است. در واقع، هیئت اجتماع یک دستگاه کار است؛³⁴ ولی این هیئت تولید و کار و جنبه بنیادی جامعه، یک سلسله تظاهرات و نمودهای ثانوی مانند علم، هنر و نیز اخلاق دارد. روابط تولید و کار در اجتماع، مولد اخلاق هستند. میان این دو مرتبه از جامعه، تعامل و حالت کنش و واکنش وجود دارد. زیربنا و روبنا در همدیگر تأثیر متقابل دارند و این یک امر دائمی است و سبب تغییرهایی می‌شود.³⁵

از طرف دیگر، باید توجه داشت که جامعه دارای طبقات است. جامعه یک سیستم طبقاتی با منافع خاص طبقاتی است. در این شرایط، جامعه تحت سلطه طبقه غالب و حاکم است و از این‌رو اخلاق و ... نیز محصول همان طبقه و در جهت منافع آن طبقه است.³⁶ پس اخلاق پدیده‌ای است که کاملاً تحت تأثیر طبقات است. از این‌رو، مطلق نیست؛ بلکه نسبی است. حتی اصل عدل نیز نسبی است؛ زیرا در دادگاه‌های مختلف، حکم یک نفر با عنوان قتل و دزدی و فساد، اعدام است؛ ولی همان شخص در محیط یا دوره‌ای دیگر، از با شرف‌ترین مردم شناخته می‌شود و مجسمه او را می‌سازند. تنها در یک جامعه بی‌طبقه است که اخلاق مطلق می‌شود. اخلاق و قواعد اخلاقی هنگامی اطلاق پیدا می‌کنند که طبقات اجتماعی نباشند. در این حالت اخلاق برای حفظ منافع طبقاتی نیست.³⁷

از نظر ارانی، علم و اخلاق ارزش مطلق ندارند؛ یعنی حقایق نسبی، و در تغییر دائمی هستند.³⁸ از آنجا که اخلاق محصول جامعه است و جامعه نیز محل ظهور پدیده‌های جبری است، پدیده‌ها و از جمله اخلاقیات جامعه، در بستر موقعیت‌های معین، با اجبار رخ می‌دهند. که در جامعه با پدید آمدن موقعیت‌های خاص بالاجبار باید رخ دهند و رخ می‌دهند. به بیان دیگر، اخلاق محصول شرایط و موقعیت‌های اجتماعی است. اخلاق در سیر تاریخی جوامع نیز بر همین اساس ظهور می‌یابد. اخلاقیات در سایه جبر اجتماعی و تاریخی به وقوع می‌پیوندند. خلاصه وضعیت اجتماعی و تاریخی جوامع به گونه‌ای تحقق

می‌یابد که انسان‌ها مجبورند به طریق خاص اخلاقی عمل کنند. افعال اخلاقی در فضایی از جبر اجتماعی و تاریخی وقوع می‌یابند؛ زیرا تمام افعال آدمی و مبادی آنها مانند احساسات و اراده و... معلول عللی هستند که در جامعه تحقق دارند.³⁹ بر همین اساس، علم اخلاق هم می‌تواند در ردیف علمی مانند فیزیک یا شیمی قرار گیرد؛ زیرا تحقق فعل اخلاقی همانند حرکت اتم‌ها و مولکول‌ها، معلل به علل و اسبابی است که می‌تواند قانون‌مند شده و برحسب قوانین روان‌شناختی و علوم اجتماعی تبیین، و حتی پیش‌بینی شوند.

از نظر ارانی، عنصر تربیت در اخلاق بسیار مهم است و از این طریق است که می‌توان مسئله فداکاری را حل کرد. افزون بر این، وی منکر عنصر خاصی بنام «وجدان» است و معتقد است وجدان انسان‌ها نیز در سایه تربیت شکل می‌گیرد و به وجود می‌آید.⁴⁰

۲. احسان طبری

طبری، دبیری ایدئولوژیک حزب توده را بر عهده داشت و از نظر فکری و نظری معتقد به امکان تجدیدنظرطلبی و تحول در آرای مارکسیسم، در عین صحت بنیادهای آن بود، و خود نیز در این راه می‌کوشید. وی معتقد بود «در مسائل دیالکتیک و در فلسفه مارکسیست بحث و مذاقه وجود دارد»⁴¹ و این مکتب باید «بی‌دقتی‌ها و افراط‌ها و کلی‌گویی‌ها و غلوهای خود را دم‌به‌دم اصلاح کند»⁴². وی در آثار خود از خصلت نادقیق و تفکیک نشده و یا جنبه‌انثایی و دستوری برخی احکام مارکسیستی سخن می‌گوید که در سایه پیشرفت علم اصلاح خواهد شد.⁴³ البته تحول‌پذیری مارکسیسم درسی است که طبری از ارانی آموخته و تحت تأثیر آرای وی می‌باشد.⁴⁴

طبری کتاب یا اثر مستقلی درباره مباحث نظری اخلاق ندارد؛ ولی بر خلاف بیشتر مارکسیست‌ها، بخشی از یکی از آثار خود را به «مسائل اخلاقی» اختصاص داده است. آرای طبری را می‌توان از میان آثار متعدد وی بدین ترتیب بیان داشت:

ماهیت انسان و مساله اخلاق

از دیدگاه طبری، یک دیدگاه درباره ماهیت انسان این است که انسان عبارت از مجموعه مختصات روانی و غرایز ثابت و تغییرناپذیر است و محتوای تاریخ و جامعه نیز چیزی جز مظاهر رنگارنگ همین مختصات روانی و غرایز (مانند غریزه حفظ نفس، جنسی، تملک، جنگ و تجاوز، مرگ و...) نیست؛ اما خود طبری تعریف مارکس از ماهیت انسان را به

منزله نقطه شروع می‌پذیرد؛ بدین معنا که ماهیت انسان امری مجرد نیست که ویژه یک فرد خاص انسانی باشد. ماهیت انسان در واقع عبارت است از «مجموعه کلیه مناسبات اجتماعی» و نه صرف ویژگی‌های زیست‌شناختی.⁴⁵

اخلاق به معنای اموری بالفعل فطری در انسان، نظر درستی نیست؛ از طرف دیگر، نمی‌توان زمینه‌های ژنتیکی و فیزیولوژیکی را نادیده گرفت. انسان‌ها در عین حال که از زمینه‌های بیولوژیک و ژنتیکی برخوردارند، ولی این اجتماع و مناسبات اجتماعی است که به اخلاق و نفسانیات او شکل می‌دهد.⁴⁶ طبری در شکل‌گیری نفسانیات فردی و از جمله اخلاق، تنها به ذکر تأثیر طبقه اجتماعی بسنده نمی‌کند و آنها را محصول عوامل متعددی مانند عوامل روانی و فیزیولوژیکی و زبان، تصادفات زندگی و بیماری می‌داند.⁴⁷

جامعه یا تمدن بشری از سه لایه زیرساز (یعنی جبر زیستی یا ژنتیکی و جغرافیایی) که نقش پیش‌زمینه و آمادگی و استعداد را بازی می‌کند، و زیربنا (یعنی هستی اقتصادی و شیوه تولید یا اشکال مالکیت) و روبنا یا حیات معنوی (یعنی اشکال شعور اجتماعی از قبیل علوم، هنرها، اخلاق، آداب و...) تشکیل شده است. میان این سه لایه از تمدن و اجتماع بشری، تأثیر متقابل وجود دارد و مرزهای میان آنها متحرک است، چنان که بخشی از حیات معنوی جامعه مانند علم، امروز به زیربنای جامعه علمی - فنی معاصر بدل شده است.⁴⁸

انسان از هیچ عنصر فطری برخوردار نیست؛ این «عمل اجتماعی» است که زاینده فرهنگ مادی و معنوی انسان است. انسان استعدادها و آمادگی‌های زیستی و فیزیولوژیک - مانند زمینه‌های ژنتیکی - دارد؛ لیکن انسان در جریان اشکال مختلف رفتار، دارای ماهیت و اوصاف انسانی می‌شود.⁴⁹

اخلاق و موازین اخلاقی نیز می‌توانند عامل بیگانگی انسان از خودش شوند:

بیگانگی، تبدیل محصولات فعالیت انسانی (کار مولد، مناسبات اجتماعی و سیاسی، موازین اخلاقی، مذهب، تئوری‌های علمی و...) و نیز مختصات و استعدادهای انسانی، به چیزی مستقل از انسان، و به چیزی بیگانه از او و مسلط بر اوست... در این شرایط، هر یک از این فعالیت‌ها به انحصار گروه در بسته‌ای از افراد در می‌آید و لذا برای کلیه اعضای دیگر جامعه به چیزی غریبه و بیگانه مبدل می‌شود. برای آنکه از بیگانگی ماهیت انسان جلوگیری شود و انسان به خود باز گردد و خود را خلاق سرنوشت خود ببیند، راه دیگری جز ایجاد جامعه رها از تناقضات طبقاتی نیست.⁵⁰

سخن گفتن از اخلاق محض و غیرایدئولوژیک درست نیست. اخلاق یک طبقه، تحت تأثیر و سلطه ایدئولوژی آن طبقه است. اخلاقی که از طرف یک طبقه تبلیغ می‌شود، اخلاقی است در یک چارچوب ایدئولوژیک که منافع آن طبقه نیز از این طریق حفظ می‌شود.⁵¹

انسان‌ها می‌توانند اخلاقیات مشترکی - البته در حوزه خیر نا اخلاقی مانند حفظ امنیت جان - نیز داشته باشند؛ زیرا «انسان‌ها از لحاظ بیولوژیک، مختصات مشترکی دارند؛ میان همه افراد نوع انسانی خطوط کلی مشترک ساختمانی و نفسانی وجود دارد».⁵² نکته‌ای که طبری بدان توجه می‌کند این است که در کانون اخلاق کمونیستی، در واقع همانا پرولتاریا و منافع او قرار دارد. در حوزه پراتیک انقلابی و عمل مارکسیستی باید اساساً بر مبنای اصول اخلاقی پرولتاریا عمل کرد.⁵³

۳. انور خامه‌ای

بنیاد تفسیر خامه‌ای از اخلاق را - همانند دیگر امور مانند دین، هنر و... - باید در نظریه «پراکسیس» جویا شد. از نظر وی، پراکسیس که محتوای اصلی زندگی اجتماعی است، دو ویژگی دارد: الف) پراکسیس همواره با شناخت توأم است و پراکسیس و شناخت، دو چهره یک پدیده است؛ ب) پراکسیس همیشه فعال و حمله‌ور است. هدف آن همواره نو آوردن و نو ساختن است؛ یعنی دگرگون کردن، در هم شکستن، رام ساختن و نشان خویش را بر چهره دیگری زدن است.

وی سه نوع پراکسیس را از هم تفکیک می‌کند که اقسام مظاهر زندگی انسان، حاصل یکی از این سه نوع یا ترکیبی از آنهاست: ۱. پراکسیس انسان نسبت به طبیعت: تظاهر اصلی این نوع پراکسیس کار به معنای عام است. تمام زندگی اقتصادی، علمی و فنی انسان از این نوع پراکسیس نشئت می‌گیرد؛ ۲. پراکسیس انسان نسبت به انسان دیگر: تظاهر اساسی آن عمل جنسی است. تمام زندگی اجتماعی (به معنای اخص یعنی مدنی)، سیاسی و هنری انسان ناشی از این نوع پراکسیس است؛ ۳. پراکسیس انسان نسبت به خودش: تظاهر اساسی آن اندیشه است. تمام زندگی ایدئولوژیک انسان یعنی مذهب، فلسفه و ایمان (در صورت‌های گوناگون آن) از این نوع پراکسیس ناشی می‌شوند.⁵⁴ خامه‌ای معتقد است بعضی اوقات تشخیص اینکه یک پدیده انسانی و اجتماعی از کدامیک از انواع پراکسیس

ناشی می‌شود و در کدام منطقه از مناطق سه‌گانه زندگی اجتماعی قرار دارد، قدری دشوار است. و اخلاق از همین قسم است. وی می‌نویسد:

مثلاً اخلاق و مبادی اخلاقی را در کدام منطقه باید قرار داد؟ در منطقه سیاسی و هنری (پراکسیس نوع دوم) یا در قلمرو مذهب و ایدئولوژی (پراکسیس نوع سوم)؟ اصول اخلاقی از یک سو با مذاهب پیوند نزدیک دارد و از سوی دیگر با حقوق و مناسبات اجتماعی؛ از یک طرف با زندگی ایدئولوژیکی انسان تماس دارد و از سوی دیگر با زندگی قضایی، مدنی و حتی اقتصادی او. لیکن اگر دقت کنیم که نقش اساسی مبادی اخلاقی تعیین و تنظیم حقوق و تکالیف افراد نسبت به یکدیگر است، پی می‌بریم که جای اصلی آنها در منطقه زندگی مدنی است؛ یعنی از پراکسیس انسان نسبت به انسان سرچشمه می‌گیرد.⁵⁵

البته باید توجه داشت که این مناطق زندگی اجتماعی و پراکسیس‌هایی که منشأ آنها هستند، از هم مجزا نیستند و عمیقاً و ذاتاً به یکدیگر پیوسته‌اند و به طور متقابل بر هم تأثیر می‌گذارند.⁵⁶

از نظر خامه‌ای، این دیدگاه که اخلاقیات فطری‌اند و انسان سرشت نیک دارد و این نظر که اخلاق مطلق است، دیدگاه‌هایی ناپذیرفتنی‌اند.⁵⁷

از دیدگاه خامه‌ای، بیلان کار بشر در تاریخ و سیر اعمال انسان در تاریخ، بیانگر سیر غیراخلاقی و غیرانسانی تاریخ بشر است. حتی خوبی‌ها و عدالت‌ها نیز برای فریب است و یا منجر به بدی‌ها و بی‌عدالتی‌ها شده‌اند. اینکه عامل این انحرافات و سیر غیرانسانی تاریخ بشر چیست، عده‌ای بر این نظرند که این ناشی از اختلاف طبقاتی بوده است و برخی آن را ناشی از اختلاف نژادی می‌دانند؛ دسته سوم، این انحراف را ناشی از فقدان پابندی به معنویت و اصول اخلاقی می‌دانند. ولی هر سه نظر، نادرست‌اند. نکته اصلی و پاسخ اساسی این است:

واقعیات تاریخی و اجتماعی نشان می‌دهد که این، معنویت‌ها و اصول اخلاقی هستند که غیرانسانی‌اند؛ یعنی با طبیعت انسان ناسازگارند نه به عکس. این معنویت‌ها و اصول اخلاقی، نمونه‌ای از خود بیگانگی انسان هستند و می‌خواهند طبیعت انسان را تغییر دهند و از انسان موجودی برتر بسازند. از این‌روست که در طول تاریخ زوال این معنویت‌ها به شکل عجیبی صورت گرفته است. قالب ظاهری آنها باقی مانده، ولی روح و اساس آنها از میان رفته، انسان ریاکارانه به طبیعت اصلی خود بازگشته، ولی همچنان دم از معنویت می‌زند.⁵⁸

پس عامل انحراف تاریخی انسان از اخلاقیات و معنویات این نیست که انسان اخلاقی یا معنوی نیست، بلکه این اخلاقیات و معنویات بودند که انسانی نبوده‌اند.

ملاحظات انتقادی

روشن است که کارل مارکس - و جریان مارکسیسم - در صدد بنیان‌گذاری ایده‌ها و تبیین‌های جدیدی در حوزه اخلاق بوده است و خوانش آرای وی و این جریان، الهام‌بخش پرسش‌ها و پاسخ‌های جدیدی برای متفکران بوده است.

اندیشه‌های نظری مارکس، در مجموع، وضعیتی بین‌رشته‌ای را رقم می‌زند که از منابع متعددی مانند اندیشه‌های هگل، فوئرباخ، نیچه، سن سیمون و داروین تغذیه می‌کند. همین حالت بین‌رشته‌ای، مارکسیسم را از فلسفه محض و کلاسیک بودن خارج می‌سازد. از این‌رو، مارکسیسم عنوان «فلسفه تغییر» و «ایدئولوژی» را بر خود نهاده است و نه «فلسفه محض» بودن را. بخشی از مارکسیسم نظری و قسمت بیشتر آن مربوط به عمل و کنش است. بر همین اساس، فلسفه‌ای نه صرفاً انتزاعی، بلکه انتزاعی - انضمامی است. فلسفه اخلاق حاصل از چنین فلسفه‌ای نیز رنگ و بو و هویت همان فلسفه را دارد. بر این اساس، بررسی و نقد فلسفه اخلاق مارکسیستی اساساً باید با رویکرد انتزاعی - انضمامی صورت گیرد؛ یعنی هم عناصر نظری و هم عناصر عملی را در بررسی خود لحاظ می‌کند. در اینجا در عین اذعان به تأثیر شرایط اقتصادی به طور اخص، و نیز تأثیر شرایط مادی به طور اعم، بر حسن و قبح‌ها، به ملاحظات پرسشی و بیان دشواری‌های فلسفه اخلاق مارکسیستی هم در قالب و تقریر غیر ایرانی، یعنی مارکسی - لنینی و هم ایرانی یعنی در بیان ارانی و...، به طور کلی اشاره می‌شود.

۱- فقدان سازگاری بیرونی میان دیدگاه‌های مارکسیست‌ها

به فرض تمامیت (یعنی طرح پرسش‌های اساسی، بخش‌ها و اجزای لازم و کافی برای نظریه‌پردازی در فلسفه اخلاق) و کمال (یعنی معقولیت یا قدرت اقناعی پاسخ‌ها به پرسش‌های مهم در فلسفه اخلاق) در نظریه مارکسیستی اخلاق، نخستین نکته‌ای که جلب توجه می‌کند، تفاوت و بیش از آن تقابل قابل توجه و جمع ناشدنی آرا، در میان دیدگاه‌های مارکسیست‌ها و در ذیل آن چیزی است که فلسفه اخلاق مارکسیستی نامیده شده است. برای نمونه، با ملاحظه مجموعه نظریه‌های مطرح شده در مباحث پیشین، از

سویی تأکید با تام بر بنیاد اجتماعی اخلاق، و از سویی دیگر، با تأکید موکد بر بنیاد روان‌شناختی و فیزیولوژیکی در اخلاق، ناسازگار است. همچنین میان نادیده گرفتن اموری مانند احساسات، تعلیم و تربیت و ... در اخلاق از یک طرف، با لحاظ موکد آنها از طرف دیگر ناسازگاری وجود دارد.

اگر مارکسیست‌های نوکانتی قرن نوزدهم را نیز به فهرست مارکسیست‌ها بیفزاییم، اختلاف نظر بیش از حد خواهد بود؛ زیرا آنها در صدد بودند «اخلاق سوسیالیستی را برشالوده نظریه عقل عملی کانت استوار کنند»⁵⁹ یا اگر آرای برخی دیگر از مارکسیست‌ها مانند ژرژ سورل (1847-1922) را در نظر بگیریم که معتقد بود سوسیالیسم اساساً مسئله‌ای اخلاقی است! و نوعی بازسنجی ارزش‌هاست و برای اخلاق خانوادگی و جنسی اهمیت زیادی قائل بود،⁶⁰ آن‌گاه با تأکیدها و مبانی مارکسی یا دیگر اندیشمندان مارکسیست (ایرانی و غیرایرانی) در تهافت خواهد بود.

۲. فقدان سازگاری درونی

نگاهی به برخی از دیدگاه‌های مارکسیست‌ها درباره اخلاق، بیانگر وجود برخی ناسازگاری‌های درونی در میان آنهاست. برخی از پژوهشگران فلسفه اخلاق مارکس، در مورد وجود یکی از این‌گونه ناسازگاری‌ها معتقدند از طرفی لازمه مواضع اخلاقی مارکس این است که آگاهی اخلاقی برخاسته از فهم متعارف، امری بدیهی و ارزشمند است؛ ولی از طرف دیگر در نظر دیگری به ستیز با آن حکم می‌دهد؛⁶¹ زیرا پیش‌فرض چنین داوری‌هایی این نظر است که فهم متعارف نیز در داوری‌های اخلاقی دارای ارزش و جایگاه معتبری است. از این طریق است که دو گونه متفاوت از نظریه اخلاقی مقابل هم، و نه در کنار هم و سازگار با هم، قرار می‌گیرند.

همچنین ریشه‌یابی ارزش‌های مثبت یا منفی در نهاد انسان و جهت دار، بنیادی و مؤثر انگاشتن آنها یا تأکید بر سنت و تربیت اخلاقی جوامع از یک طرف، با تأکید بر تاثیر تام و بنیادی عوامل اقتصادی و طبقه اقتصادی در امر اخلاق از طرف دیگر، در نظریه‌های طبیری و خامه‌ای، چندان با هم سازگار نیست.

ناسازگاری دیگر این است که از طرفی مارکسیست‌ها مدعی‌اند اخلاق، لااقل در معنای طبقاتی و پرولتری آن، برای آنها مهم است و به آن بها می‌دهند و مدعی نظریه‌پردازی در

مورد آن هستند؛ اما از طرف دیگر، مکتوبات، گفتارها و سخنرانی‌های نظریه‌پردازان مارکسیست، تقریباً از توصیه‌های اخلاقی تهی است!

۳. مخالفت با عقل سلیم و زیست متعارف انسانی

واقعیت آن است که برخورد مارکسیستی با اخلاق، دست‌کم در برخی ابعاد مهم، با برخورد متعارف و رایج در زیست انسانی سازگار نیست. آدمیان حسن و قبح برخی از افعال را فراتر از طبقات اقتصادی و اجتماعی می‌انگارند و حتی در تحولات اقتصادی نیز بر این احکام اصرار دارند و براساس آن عمل می‌کنند.

اخلاق در نظر افراد جامعه انسانی متأثر از امور متعدد است؛ ولی از خود، نوعی استقلال نشان می‌دهد؛ به طوری که بر اساس همین استقلال، در تعامل با عناصر دیگر قرار می‌گیرد.

۴. عدم کفایت در اصل نظریه‌پردازی

مارکسیسم فلسفه تغییر جهان است؛ نه فلسفه تفسیر جهان و نیز بر عمل تاکید دارد، و نه نظر و شعار «پراکسیس» را بر تارک خود حمل می‌کند و حتی حقیقت انسان را عمل می‌داند؛ اما در حوزه تئوری اخلاق و فلسفه اخلاق، فاقد پژوهش‌های دامن‌دار و عمیق است. با رجوع به بیشتر مکتوبات مارکسیستی و ماتریالیستی که برای تفسیر دیدگاه‌های پایه و اساسی ماتریالیسم نگاشته شده و در صدد تبلیغ این مکتب می‌باشند، فقدان این نوع مباحث مشهود است و این نکته محرز است که دست‌کم این نوع مباحث را از مباحث درجه اول خود نمی‌انگارند.⁶² آلن وود در این باره می‌نویسد: «تأملات نظری مارکس در باب اخلاق در نوشته‌هایش، عمیق و شرح و بسط یافته نیستند».⁶³ همچنین برای نمونه در میان آثار لنین نمی‌توان اثری یافت که مستقیم و به طور مستقل به مسئله اخلاق پرداخته باشد؛ حتی موارد و نکته‌هایی که در بین گفتارها و مقالات خود درباره مباحث نظری اخلاق، وجود دارد، بسیار اندک است. در مورد همین موارد نیز باید گفت: «در بیشتر این موارد، این موضوع، زمینه مستقلی برای بررسی لنین نبوده است؛ بلکه به عنوان جنبه‌ای ضروری از مسئله‌های اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک طرح شده است. اخلاق در عملکرد واقعی آن و به عنوان عاملی از پراتیک اجتماعی، مورد توجه اصلی لنین بوده است».⁶⁴ اینکه

به نظر برخی از پژوهشگران، اخلاق لنینیستی «تا امروز در ابهام و تاریکی باقی مانده است»⁶⁵ شاید به دلیل همین کم توجهی خود لنین به مسئله اخلاق است.

حتی متفکران پس از مارکس و لنین نیز توجه چندانی به این مباحث که به طور نادر در آثار مارکس و لنین آمده بود، نداشتند. کروتووا یکی از محققان اندیشه اخلاقی لنین در این مورد می نویسد: «در این کتاب درباره جنبه‌ای از آموزش نظری لنین گفت‌وگو می‌شود که به ندرت مورد بحث و بررسی قرار گرفته است».⁶⁶

مری وارنوک نیز از جهتی دیگر بر تأثیر مارکسیسم بر فلسفه اخلاق معاصر اشاره می‌کند؛ ولی اذعان دارد که «افزایش قابل ذکری در تحقیقات مربوط به مارکسیسم، دست‌کم به گونه‌ای که بر جهان فلسفه (اخلاق) به طور کلی تأثیر بگذارد، به چشم نمی‌خورد».⁶⁷

۵. عدم کفایت در تمامیت و کمال و غنای نظریه‌پردازی

تئوریه‌های مارکسیست حتی در مورد نظریه‌هایی نیز که به صورت منقح و مدون ابراز داشته‌اند، به تحلیل و دفاع کافی نپرداخته‌اند. افزون بر این، بسیاری از مباحث که در فلسفه‌های تحلیلی و اگزستانسیالیستی مطرح می‌باشد، در دیدگاه‌های مارکسیستی نیامده است؛ مانند مسئله زبان اخلاق، ماهیت تصورات و تصدیقات اخلاقی، زندگی اصیل و اخلاق، اخلاق و هویت انسانی، معناداری واژه‌ها و تعابیر اخلاقی، طبیعت‌گرایی در اخلاق، مسئله هست و باید و... .

از طرف دیگر، نظریه مارکسیستی از نظر تبیین اخلاق، به بنیاد واحد برای اخلاق که همان شیوه تولید و مناسبات اقتصادی است، معتقد می‌باشند و از این جهت در مورد تبیین اخلاق تک بن انگارانه است. افزون بر این دیدگاه تحویلی دارد: «در واقع، مارکس دریافتی از ارزش‌ها و اصول اخلاقی ارائه می‌دهد که تا حد زیادی تقلیل‌گرایانه و تنزل‌دهنده است».⁶⁸ بدین معنا که استقلال و هویت مستقل اخلاق را از آن می‌ستانند و تمام هویت آن را در ورای آن جست‌وجو می‌کند.

۶. عدم موضوعیت مستقل اخلاق و آن‌گاه فلسفه اخلاق در تفکر مارکسیستی و دلیل آن

اساساً، اخلاق و فلسفه اخلاق برای مارکسیسم (در ایران یا شوروی سابق) اهمیت ویژه‌ای نداشته است. به نظر برخی، در تفکر مارکسیستی، دلیل عدم موضوعیت مستقل و جدی اخلاق و فلسفه اخلاق و عدم اقبال به آن، تابعیت محض اخلاق نسبت به امور فرا اخلاقی مانند طبقه و... است.⁶⁹

۷. خلط حقایق و اعتباریات

اساساً در زیست انسانی با دو دسته از امور مواجه هستیم: اموری مانند امور نا اخلاقی یا فرا اخلاقی که در حوزه حقایق قرار می‌گیرند، و اموری مانند امور اخلاقی که در حوزه اعتباریات واقع می‌شوند. مارکسیست‌ها در مباحث خود، میان این دو دسته از واقعیات زیست اجتماعی انسان، تمایزی قائل نشده، و آنها را یکی گرفته و دچار خلط شده‌اند. این خلط و لوازم آن به طور دقیق مورد توجه فلسفی مارکسیست‌ها قرار نگرفته است. این پرسش اساسی وجود دارد که آیا مفاد و معنا و محتوای معرفتی و نیز کارکرد اجتماعی اخلاق، به معنای اعتباریات، با مفاد و معنا و محتوای معرفتی و کارکرد اخلاق، به معنای حقایق، یکسان است؟

با توجه به اینکه از یک سو مارکسیست‌ها تأمل و تحلیل کافی در این باره نداشته‌اند و از سوی دیگر دلایلی بر وجود چنین تمایزی در فلسفه اخلاق مطرح شده است، از این رو، فلسفه اخلاق مارکسیستی با چالش مهمی مواجه خواهد بود.

۸. فقدان داوری ارزشی

اخلاق و داوری اخلاقی حوزه‌ای مربوط به ارزش‌هاست؛ اما در دیدگاه مارکسیستی، این داوری، در حوزه واقعیات قرار می‌گیرد. در واقع، داوری ارزشی جای خود را به داوری واقعی می‌دهد، اما درباره چگونگی این جانشینی تأمل و تحقیق کافی نمی‌شود و گویا گسستی را در این دیدگاه آشکار می‌کند. پی‌یتر در این باره می‌گوید:

انتقاد مارکسی از سرمایه‌داری - از بدو امر - مبتنی بر یک داوری ارزشی است که ضابطه آن «جوهر انسان» است. این موضوع یکی از پایه‌های «انسان‌گرایی مارکس» است؛ اما این انتقاد بی‌درنگ با یک مشکل برخورد می‌کند: چگونه می‌توان این داوری ارزشی را با داوری واقعی آشتی داد؟ چه از دید مادی‌گرایی منطقی که خود را «علمی» نیز می‌نامد، تنها داوری واقعی قابل‌پذیر است. آیا محکوم کردن سرمایه‌داری به نام جوهر بشریت به منزله پیوستن به نظریات اخلاق‌گرایان دوران مختلف در اعتراض به سلطه پول بر انسان نبود. به همین جهت، مارکس نیز این مسئله را بدون حل گذاشت و از کنار آن گذشت، بدین صورت که از فلسفه به اقتصاد سیاسی جهید. (69)⁷⁰

بر این اساس، در واقع تفکر مارکسیستی اولاً با چالش و پرسش در خصوص ابتنای داوری بر «ارزش‌ها یا واقعیت‌ها» آغاز می‌شود و در نهایت به دنبال داوری واقعی و نه

ارزشی وقایع و پدیده‌ها رهسپار می‌شود؛ بدون آنکه در این مورد تحقیق کافی صورت گیرد که نسبت این دو داوری و جایگاه دقیق داوری ارزشی چیست؟ آیا داوری واقعی یک داوری لازم است یا کافی هم می‌باشد؟

۹. دو پرسش اساسی مک اینتایر

مک اینتایر در مورد دیدگاه مارکسیستی اخلاق دو پرسش اساسی را مطرح می‌کند. وی می‌نویسد:

مارکس هرگز به دو پرسش که برای آموزه خود او حیاتی‌اند، پاسخ نمی‌دهد؛ اولین پرسش به نقش اخلاق در جنبش طبقه کارگر مربوط می‌شود. از آنجا که او تصور می‌کند طبقه کارگر به لحاظ اقتصادی، بواسطه رشد سرمایه‌داری ایجاد شده است و از آنجا که معتقد است ضرورت‌های سرمایه‌داری، طبقه کارگر را مجبور به مخالفت خودآگاهانه با سرمایه‌داری می‌کند، هرگز این پرسش را که کدام اصول عمل باید آگاهی بخش جنبش طبقه کارگر باشد، مورد بحث قرار نداده است. این غفلت بخشی از یک خلأ کلی‌تر در استدلال اوست؛ بدین معنی که بحث مارکس درباره چند و چون سقوط اقتصاد سرمایه‌داری بقدر کافی واضح و روشن است. درباره اقتصاد سوسیالیستی نیز هر چند مطالب او پراکنده است، ولی می‌توان گفت که از منظر خودش به قدر کفایت بحث کرده است؛ اما بحث او درباره طبیعت‌گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم واضح نیست. از این رو که نمی‌توان به طور یقینی گفت که به نظر مارکس چگونه ممکن است جامعه‌ای که طعمه خطاهای فردگرایی اخلاقی است می‌تواند آن خطاها را تشخیص داده و از آنها فراتر برود. دومین غفلت عمده مارکس به اخلاق جامعه سوسیالیست و کمونیست مربوط می‌شود. او در بهترین حالت، به کنایه و تلویح درباره این موضوع سخن گفته است.⁷¹

۱۰. فقر کمی و کیفی عناصر اخلاق مارکسیستی

با مراجعه به آثار، دیدگاه‌ها و منابع مارکسیستی می‌توان به این واقعیت اذعان داشت که این متون در خصوص عناصر و مؤلفه‌های اخلاقی دارای فقر کمی و کیفی هستند. فقر کمی به این معنا که مجموعه و لیست فضایل و رذایل، در این آثار بسیار محدود است؛ به ویژه آنکه بخشی از آنها مربوط به امور نا اخلاقی است و نه اخلاقی. در حالی که در زیست انسانی با انبوهی از افعال مهم اخلاقی مانند راستگویی، مردم‌آمیزی، خوش‌زبانی، صلۀ ارحام، رازپوشی، احترام به قانون، قناعت، انصاف، محبت به دیگری، گذشت، امانت‌داری، شجاعت، شرافت خواهی و... و رذایلی مانند ریا، تهمت، دروغ‌گویی، ناسزاگویی، سرقت،

غضب، خیرچینی، جبن، نفاق، بخل، اسراف، تکبر، حقارت، مسخرگی، ترشروی، پست همتی، توهین، اختلاف افکنی، بدنیتی، بدنظری، جاه طلبی و... روبه‌رو هستیم. اما فقر کیفی بدین معنا که این دیدگاه، اخلاق را به دیده ایستا می‌نگرد. حتی هنگامی که از اخلاق متعالی در جامعه آرمانی و بی‌طبقه سخن گفته می‌شود، این اخلاق را امری ایستا و در مرزهای محدود و تعریف‌شده می‌انگارند و از امکان ارتقای کیفی عناصر اخلاقی و عمق و غنای تدریجی معانی و افعال آن سخنی نمی‌گویند.

۱۱. ناکافی بودن تبیین اقتصادی در مورد تحول اخلاق

باید شرایط اقتصادی را در تحول حسن و قبح‌ها دخیل دانست؛ اما نگاهی تاریخی به زیست انسانی نشان از این دارد که مناسبات تولیدی و اقتصادی تنها راه تبیین تحول اخلاق در جوامع نیست. عواملی دیگر مانند جنگ‌ها، شرایط اقلیمی و جغرافیایی و آب و هوایی، روحیات و تیپ‌های روان‌شناختی افراد انسانی، نوع تغذیه، آموزه‌های ادیان، آرمان‌های اجتماعی و... در این تحول نقش‌آفرینی می‌کنند.

۱۲. نسبت شرایط مادی به وجود و ماهیت اخلاق

مارکسیست‌ها باید به این پرسش پاسخ دهند که تأثیر شرایط اقتصادی در اخلاق از چه نوعی است؟ آیا این عوامل سبب تغییر در مفاد و معنای تک‌تک مفاهیم و واژه‌ها و نیز گزاره‌های اخلاقی است یا تغییر در نظام اخلاقی است؟ آیا مفاد اخلاق عوض می‌شود یا جهت اخلاق؟ جهت کلی یا جزئی آن؟ به بیان دیگر، شرایط اقتصادی حیث تعلیلی اخلاق است یا حیث تقییدی آن هم به شمار می‌رود؟ شرط شکل‌گیری وجود اخلاق است یا در تعریف و ماهیت آن هم نقش‌آفرینی می‌کند؟ اینکه عدالت خوب و بایسته است، در تحول اقتصادی تنها مصادیق خود را از دست می‌دهد و دچار تحول مصداقی می‌شود، یا معنا و مفاد و جهت خود را نیز از دست می‌دهد و معنا و جهت تازه‌ای می‌یابد؟ اگر تحول اخلاق از هر جهتی است، چرا لااقل قالب صوری، و تا حدی معنایی و نیز دستوری و گرامری اخلاق در هر دوره‌ای ثابت می‌ماند؟ در غیر این صورت، یک مارکسیست پیش از تحول انقلابی و ورود به دوره نهایی تاریخ و جامعه بی‌طبقه، با چه زبانی و با چه مجموعه‌ای از معانی، در مورد اخلاق دوره نهایی تاریخ سخن می‌گوید و آرای خود را در این خصوص بیان می‌کند؟

۱۳. شکست پروژه تشکیل جامعه بی طبقه و پایداری اخلاق متعارف

مارکسیست‌ها - و تمام نظام‌های ایدئولوژیکی دیگر - در گذشته، در نتیجه برخورد با واقعیات پیچیده زیست جدید انسانی به عدم امکان حصول اهداف خود در کوتاه‌مدت اعتراف کردند. امروز نیز با فروپاشی شوروی سابق، این امر در حد محال عادی (و نه عقلی) است و ناممکن می‌نماید. در این حالت، آنچه در حین حضور نظام‌های سوسیالیستی وجود داشت و اکنون نیز وجود دارد، چیزی جز حضور آشکار و تأثیرگذار اخلاق متعارف نیست. به نظر می‌رسد تاریخ انسانی همین اخلاق معمولی را در عین تحولات و آسیب‌ها و تجدید شدن‌ها و اصلاحات پیش‌روی آن، خواهد پذیرفت و مبنای داورهای کوچک و بزرگ و کم‌اهمیت و پراهمیت قرار خواهد داد.

۱۴. چند پرسش بنیادی دیگر

- ابتدای اخلاق براساس یک طبقه به نام پرولتر و انحصار وجود و ماهیت اخلاق در دستان آن، چیزی جز محدودسازی و قلب تدریجی اخلاق و سلب عمق و غنا و خلاقیت اخلاقی انسان نخواهد بود؟

- جایگاه عواطف، احساسات و انفعالات انسانی در کنش اخلاقی او چیست؟
- آیا با توجه به تکثر حسن و قبح‌ها در جوامع، قرار دادن اخلاق در ردیف فیزیک و شیمی ممکن است؟

- آیا اشتراک معانی و تعاریف اخلاقی در جوامع و دوره‌های مختلف تاریخی حتی در حد مشابهت خانوادگی⁷² ویتگنشتاین نیز نیست؟

- به فرض پذیرفتیم که حتی وجود اخلاق عرفانی نیز محصول شرایط اقتصادی است؛ اما آیا محتوای این اخلاق از حیث معانی و مفاد عناصر آن و سلوک و دریافت‌های درونی - که کاملاً با شرایط عادی ناسازگار است - تبیین صرف اقتصادی را می‌پذیرد؟

- چگونه می‌توان در تاریخ بشر، در گذشته و حال، تغییرهای بنیادینی را که تحت تأثیر شعارهای اخلاقی شکل گرفته‌اند یا در آن سهم بسزایی داشته‌اند، تبیین کرد؟

- آیا اخلاق در گذشته انسان، همواره نقش منفی داشته است و در هویت‌بخشی و هویت‌آفرینی و آرامش‌بخشی به او سهمی نداشته است؟

- آیا آسیب‌هایی که انسان‌ها از بی‌اخلاقی - به جهت کمی و کیفی - در جوامع کمونیستی خورده‌اند، کمتر اساسی بوده است؟ آیا این آسیب‌ها کمتر از جوامع دیگر بوده است؟

- آیا جامعه‌ای که اخلاق را جدی بگیرد و با برنامه‌ریزی دقیق آن را پیاده کند، مانند آنچه در نظریه اخلاق حرفه‌ای⁷³ رخ نموده است، نمی‌تواند به ارتقای اقتصادی و تغییر اساسی شرایط مادی دست یابد؟

۱۵. نقد اخلاق مارکسیست‌ها در مقام عمل (به نحو جزئی و موردی)

از آنجا که مارکسیسم جنبه عملی قوی و مؤکدی دارد، می‌توان از کارنامه اخلاقی مارکسیسم در مقام عمل، در خارج از ایران و در داخل ایران، پرسش کرد. فلسفه‌ای که داعیه محض بودن را ندارد و فلسفه تغییر و کار و ایدئولوژی است تا فلسفه شعار و انتزاع؛ فلسفه‌ای که مدعی است نبض رفتار و به تبع آن پایه اخلاق انسانی را یافته است و فرمول پیدایش و تحول آن در دست آنان است، باید بیلان کار خود را در عمل نشان دهد. در ادامه، به نقد اخلاقی مارکسیست‌ها از زبان خودشان، و نیز در مقام عمل اخلاقی‌شان به نحو جزئی، اشاره می‌شود. لازم به یادآوری است که این اشکال‌ها و دشواری‌ها از دو جهت بر مارکسیسم وارد است:

نخست آنکه کنش اخلاقی و داوری‌های اخلاقی، خود بر دیدگاه‌های فلسفه اخلاق مبتنی است. نابعی و ناروایی مقام نخست (یعنی اخلاق و کنش اخلاقی)، ناشی از نادرستی یا نقصان در مقام دوم (فلسفه اخلاق) است.

جهت دوم آنکه مارکسیست‌ها پیوسته درصدد کاستن و بلکه حذف فاصله نظر و عمل هستند. یک مارکسیست هرگز تمایز جدی میان نظر و عمل را نمی‌پذیرد. از این‌رو، یک «مارکسیست» اصیل و نمونه مانند افرادی که نام آنها بیان شده است، عین نظریه «مارکسیسم» هستند و تجسم عینی آن به شمار می‌آیند. برای نمونه، استالین نقطه اتحاد و تلاقی مارکسیست و مارکسیسم است. چنین تلقی‌ای را تنها می‌توان در دیدگاه‌های ایدئولوژیک افراطی یافت.

الف) طبری در نگاه انتقادی خود به مارکسیسم چنین می‌آورد:

عیب اساسی «نظری» مارکسیسم، تاجر، فقدان انعطاف و تابع ساختن واقعیت، به هر قیمت، به این قالب‌های متحجر است. عیب اساسی «عملی» مارکسیسم گریز از تعهدات اصولی و پذیرفته شده تا حد ماکیاولیسم و پراگماتیسم است. بدین‌سان، بین تئوری و پراتیک، نظر و عمل، دره‌ای فاصل است که آنچه مارکسیسم در تئوری می‌گوید و تبلیغات رسمی آن را تکرار می‌کند، بر حسب منافع عملی روز، در طاق نسیان نهاده می‌شود. راز

دوام سیاست سوسیالیستی و دستاوردها و موفقیت‌هایش، در همین گریز از تعهدات تئوریک و رفتن به آستان پهن‌آور «مصلحت» و «عمل» است.⁷⁴ (71) از نظر طبری، تفکر مارکسیستی در عین حال که عناصر مثبتی را در مبارزه با سیستم حاکم و علاقه به دانایی واجد است، ولی نیل به این هدف‌های والا بدون عناصر مهم دیگر مانند اخلاق ممدوح و انصاف نسبت به مردم و... ممکن نخواهد بود. مارکسیسم از رویکرد اخلاقی مشخصی برخوردار نبوده است.⁷⁵ (72) یکی از معایب حرکت‌های سیاسی - مارکسیستی در کشورهای مختلف، همانا عیب اخلاقی و معنوی آنها و فقدان چارچوب اخلاقی برای عمل انقلابی است.⁷⁶

نتیجه آنکه نبود تئوری اخلاقی برای عمل و غفلت از جایگاه اخلاق در عمل انسانی و اجتماعی و تاریخی و رعایت نکردن اصول اخلاقی و اهمیت‌ندادن به اخلاق، از جمله معایب اساسی مارکسیسم از نظر طبری است.

ب) آرتور کوستلر یکی از موافقانی است که بعدها از کمونیسم فاصله گرفته است. وی در مورد وضعیت اخلاقی خود و دیگر هواداران مارکسیسم می‌نویسد: «دروغ، ریا، تهمت، افترا، تهدید و ارباب، بخاطر هدفی که آنرا صحیح و مقدس می‌پنداشتیم، در نظر ما قبیح خود را از دست داد».⁷⁷

ج) انور خامه‌ای مارکسیست‌ها را دچار یک مشکل اخلاقی می‌داند و آن عوام‌فریبی است. مارکسیست‌ها چنان نشان می‌دهند که گویی نوآوری‌های آنان در دوره‌ها و زمان‌های متعدد، چیزی جز دنباله‌روی تئوری‌های کهن مارکسیستی نیستند. در حالی که این تفکر، خیال باطلی بیش نیست. از محصولات این عوام‌فریبی، بت‌سازی و بت پرستی (پرستش یک شخص، یک حزب، یک کمیته، یا مظاهر دیگر) می‌باشد. این سرنوشت تاریخی مارکسیسم بود.⁷⁸

د) وضعیت سران مارکسیست نیز تعریف چندانی ندارد؛ استالین محو در کیش شخصیت و خودپرستی بود. اما مارکسیسم‌پژوهان در مورد لنین چنین می‌نگارند:

بخش اعظم آثار منتشر شده لنین حمله است و مجادله. خواننده ناگزیر از لحن تند و خشن او که در تاریخ سوسیالیسم بی‌نظیر است به حیرت درمی‌آید. مجادلات او پر است از ناسزا و دست‌انداختن‌های عاری از هرگونه شوخ‌طبعی... مخالفان او یا نوکر بورژوازی و زمین‌دار نامیده می‌شدند یا یک فاحشه، دلک، دروغ‌گو، دغل‌کار، حقییر و... این سبک مجادله بر تمام آثاری که در شوروی در باب مباحث روز نوشته می‌شد، فریضه گردید.⁷⁹

در این مقام ذکر دو نکته به منزله نتیجه‌گیری از نقد اخلاق مارکسیستی (ایرانی یا غیرایرانی) از جهت عملی، بی‌فایده نیست؛ نخست آنکه به نظر می‌رسد از آنجا که مارکسیست‌ها با بیش از نیم قرن سابقه و حضور در صحنه فرهنگی و سیاسی ایران، پرسابقه‌ترین و قوی‌ترین تشکیلات و کارگروهی را داشته‌اند و نخستین موردی بودند که مورد توجه ایرانیان در کارگروهی و منظم قرار می‌گرفتند؛ جای این تحقیق وجود دارد که آیا این جریان بر اثر تبلیغات و نفوذهای روانی‌شان، بر روال فردی و تاکتیک‌های سیاسی و فرهنگی ایرانیان و در اخلاق ایرانی (در حوزه فردی و جمعی یا سیاسی و اقتصادی یا تاکتیکی و استراتژیکی و...) تأثیری داشته‌اند؟

دوم اینکه به نظر می‌رسد سرنوشت محتوم هر جریان ایدئولوژیکی افراطی، تقابل و تعارض با اخلاق است. این جریان به تدریج اخلاق انسانی را برای آرمان‌های نااخلاقی دست‌نابافتنی فدا می‌کند و در توهم ترقی بخشیدن به انسان، گام‌های خود را هرچه استوارتر بر می‌دارد؛ غافل از آنکه هر ذره عقب‌نشینی از اخلاق انسانی، چیزی جز قلب ماهیت انسانی و فرسودن و خالی کردن زیر پای خود آن جریان را در پی نخواهد داشت.

نتیجه‌گیری

مارکسیسم در مورد تبیین نظری اخلاق، از مبنا و چارچوب ویژه‌ای بهره می‌برد. این تفسیر ابتدا توسط مارکس مطرح شد و سپس لنین بر آن تأکید کرد. مارکسیست‌های ایرانی تحت شرایط جدید دوران خود با حفظ چارچوب و تفسیر کلی مارکس، به بازنگاری، تنظیم و روایت دقیق‌تر و کامل‌تر این اندیشه‌ها پرداختند. روایت ایرانی از فلسفه اخلاق مارکسیستی عناصر جدیدی را در خود گنجانده است. در مجموع، دیدگاه مارکسیستی در فلسفه اخلاق، روزنه جدیدی در مباحث فلسفه اخلاق گشوده است؛ اما همان‌گونه که ملاحظه شد، دشواری‌های نظری و عملی قابل توجهی نیز دارد؛ مانند کم توجهی به اخلاق در مقام نظر و عمل.

پی‌نوشت‌ها

1. طبری، احسان، کزراهه، *خاطراتی از تاریخ خرب توده*، ص 16؛ *گفتمان روشنگر*، ص 378.
2. موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، ج 1، ص 11-12.
3. محمدحسین حسینی طهرانی، *مه‌تابان*، ص 61-62.
4. سیدمحمدحسین طباطبائی، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، با پاورقی مرتضی مطهری، ص 22، مقدمه مطهری.
5. مرتضی مطهری، *علل گرایش به مادیگری*، ص 36-52.
6. از خود بیگانگی یعنی عدم امکان کمال‌یابی و فعلیت‌بخشی انسان در زیست اقتصادی - اجتماعی خود برحسب خیرات نااخلاقی ناشی از مناسبات و شیوه تولید از طریق بندگی انسان در دست فرآورده‌های خود او که صورت چیزهای مستقل را به خود گرفته‌اند.
7. وود، آلن و، کارل مارکس، *شهنواز مسما پرست*، بخش سوم: مارکسیسم و اخلاق؛ مک اینتایر، آلسدر، تاریخچه فلسفه اخلاق، ترجمه انشاء... رحمتی، ص 424-427؛ کولاکوفسکی، لشک، جریان‌های اصلی در مارکسیسم، ج 1، عباس میلانی، ص 214؛ *صانعی دره بیدی*، منوچهر، فلسفه اخلاق و مبانی رفتار، 341-335.
8. الگاناتونونا کراتووا، *اخلاق و انسان از دیدگاه لنین*، ص 8-9، 48.
9. همان، ص 15-24.
10. همان.
11. همان.
12. همان، ص 23-24.
13. موریس کورنفرث، *کمونیسم و ارزش‌های انسانی*، ترجمه ج. نوایی، ص 5.
14. الگاناتونونا کراتووا، *اخلاق و انسان از دیدگاه لنین*، پرویز شهریار، ص 60.
15. همان.
16. همان، ص 61.
17. *گفتمان روشنگر*، ص 378.
18. سیدمحمدحسین طباطبائی، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ص 22.
19. همان.
20. مرتضی مطهری، *علل گرایش به مادیگری*، ص 9.
21. احسان طبری، *شناخت و سنجش مارکسیسم*، مقدمه در معرفی نویسنده کتاب، ص 10.
22. انور خامه‌ای، *دیالکتیک طبیعت و تاریخ*، مقدمه احسان طبری.
23. ارانی، تقی، *پسیکولوژی (علم الروح)*، ص 3 مقدمه.
24. همان، ص 8.
25. تقی ارانی، *بشر از نظر مادی*، ص 3، 4، 6، 7.
26. همو، *پسیکولوژی*، ص 20.
27. همان، ص 29-30.

28. تقی ارانی، بشر از نظر مادی، ص 25 - 26.
29. همان، ص 28 - 53 - 54.
30. تقی ارانی، عرفان و اصول مادی، ص 39، 69.
31. همو، بشر از نظر مادی، ص 28.
32. همان، ص 40، 46.
33. همان، ص 55؛ تقی ارانی، آثار و مقالات، ص 13.
34. تقی ارانی، بشر از نظر مادی، ص 55.
35. همان، ص 57.
36. همان، ص 57 - 58.
37. همان، ص 16.
38. تقی ارانی، آثار و مقالات، ص 150، 156 - 157.
39. همو، پسیکولوژی، ص 222.
40. گفتمان روشنگر، ص 378.
41. احسان طبری، دانش و بینش، ص 80.
42. همان، ص 10.
43. همان، ص 8.
44. احسان طبری، آموزش فلسفه علمی، ص 59 - 60.
45. احسان طبری، نوشته‌های فلسفی و اجتماعی، بخش نخست، ص 132.
46. همان، ص 122.
47. احسان طبری، دانش و بینش، ص 74 - 75.
48. همان، ص 74.
49. احسان طبری، آموزش فلسفه علمی، ص 60 - 61.
50. همو، نوشته‌های فلسفی و اجتماعی، ص 111.
51. همان، ص 124.
52. همان، ص 94.
53. همان، ص 26.
54. احسان طبری، آموزش فلسفه علمی، ص 91.
55. انور خامه‌ای، از خود بیگانگی و پراکسیس، ص 53 - 54.
56. همان، ص 110 - 111.
57. همان، ص 111.
58. همان، ص 128 - 129.



59. لشک کولاکوفسکی، جریان‌های اصلی در مارکسیسم، ج 2، ص 280.
60. همان، ص 198، 197، 176.
61. آلن و وود، کارل مارکس، ص 290، 286.
62. برای نمونه ر.ک: ف.زای، ه...نیب، مبانی مارکسیسم لنینیسم، ترجمه آسماری؛ مجموعه نویسندگان، الفبای ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی، ترجمه س. رزم آزما؛ لنین، و.ای، ماتریالیسم و امپیریوکرتیسیسم. از جمله شخصیت‌هایی که در این مورد اثری مختصر ولی مستقل ارائه داده است، موریس کورنفورث است: کورنفورث، موریس، کمونیزم و ارزش‌های انسانی، ترجمه ج. نوایی.
63. آلن و وود، کارل مارکس، ص 286.
64. الگاناتوننا کراتووا، اخلاق و انسان از دیدگاه لنین، ص 8.
65. همان، ص 11.
66. الگاناتوننا کراتووا، اخلاق و انسان از دیدگاه لنین، ص 7.
67. مری وارنوک، فلسفه اخلاق در قرن بیستم، ترجمه ابوالقاسم فنائی، ص 225.
68. آلن و وود، کارل مارکس، ص 295.
69. پی‌یتر، آندره، مارکس و مارکسیسم، ترجمه شجاع الدین ضیائی، ص 47، 85.
70. همان، ص 48-47.
71. آلسدر مک اینتایر، تاریخچه فلسفه اخلاق، ص 424-427.
72. resemblance family.
73. professional ethics.
74. احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم، ص 24.
75. همان، ص 26.
76. همان، ص 27.
77. محمد طلوعی، پیوستن و گسستن، ص 57.
78. انور خامه‌ای، تجدید نظرطلبی از مارکس تامانو، ص 28.
79. لشک کولاکوفسکی، جریان‌های اصلی در مارکسیسم، ج 2، ص 574.

منابع

- ارانی، تقی، آثار و مقالات، بی‌جا، طالع، 1357
- ارانی، تقی، بشر از نظر مادی، بی‌جا، علمی، فلسفی، بی‌تا.
- ارانی، تقی، پسیکولوژی (علم الروح)، بی‌جا، چاپ رنگین، 1330.
- ارانی، تقی، عرفان و اصول مادی، بی‌جا، کارنگ، بی‌تا.
- پی‌یتر، آندره، مارکس و مارکسیسم، ترجمه شجاع‌الدین ضیائیان، تهران، دانشگاه تهران، 1360.
- حسینی طهرانی، محمدحسین، مه‌رتابان، بی‌جا، باقرالعلوم، بی‌تا.
- خامه‌ای، انور، از خود بیگانگی و پراکسیس، بی‌جا، به نگار، 1369.
- خامه‌ای، انور، تجدید نظرطلبی از مارکس تامانو، فرزانه، 1381.
- خامه‌ای، انور، دیالکتیک طبیعت و تاریخ، شرکت مولفان و مترجمان ایران، 1357.
- صانعی دره بیدی، منوچهر، فلسفه اخلاق و مبانی رفتار، تهران، سروش، 1377
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، با پاورقی مرتضی مطهری، بی‌جا، دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا.
- طبری، احسان، آموزش فلسفه علمی، بی‌جا، دریا، بی‌تا.
- طبری، احسان، دانش و بینش، بی‌جا، حزب توده ایران، 1360.
- طبری، احسان، شناخت و سنجش مارکسیسم، بی‌جا، امیر کبیر، 1368.
- طبری، احسان، کزراهه، خاطراتی از تاریخ خراب توده، تهران، امیر کبیر، 1373.
- طبری، احسان، نوشته‌های فلسفی و اجتماعی، بخش نخست، تهران، حزب توده ایران، 1359.
- طلوعی، محمد، پیوستن و گسستن، تهران، تهران، 1370.
- ف. زای، ه... نایب، مبانی مارکسیسم لنینیسم، ترجمه آسماری، بی‌جا، تکاپو، بی‌تا.
- کراتووا، الگاناتانونا، اخلاق و انسان از دیدگاه لنین، پرویز شهریاری، بی‌جا، فردوس، 1380.
- کورنفورث، موریس، کمونیزم و ارزش‌های انسانی، ترجمه ج. نوایی، بی‌جا، انتشارات علم، 1358.
- کولاکوفسکی، لشک، جریان‌های اصلی در مارکسیسم، ج ۱ و ۲، عباس میلانی، تهران، آگاه، 1384.
- مناظره تلویزیونی، گفت‌وگو با روشننگر، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1379.
- لنین، وای، ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم، بی‌جا، چریک‌های فدایی خلق، 1357.
- مجموعه نویسندگان، الفبای ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی، ترجمه س. رزم آزما، بی‌جا، انتشارات میر، بی‌تا.
- مطهری، مرتضی، علل گرایش به مادیگری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، 1357.
- مک ایتنایر، آلسدر، تاریخچه فلسفه اخلاق، ترجمه انشاء... رحمتی، تهران، حکمت، 1379.
- سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، ج ۱، بی‌جا، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، 1370.
- وارنوک، مری، فلسفه اخلاق در قرن بیستم، ترجمه ابوالقاسم فنائی، قم، بوستان کتاب، 1380.
- وود، آلن و، کارل مارکس، ترجمه شهناز مسما پرست، تهران، ققنوس، 1387